

## دو گزارش از جنگ‌های ایران و انگلیس در خرمشهر و بوشهر در سال ۱۲۷۳ قمری

به کوشش حمیده سلطانی مقدم

سند پیش رو در کتابی که به شماره ۱۴۷۲۲ در بخش خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی<sup>۱</sup> موجود است، شامل دو گزارش جنگ ایران با انگلیس در بندر خرمشهر و بوشهر است که در سال ۱۲۷۳ همزمان با دوره ناصری رخ داده است. اولین گزارش از صفحه ۱ تا ۱۲ و گزارش بعدی، یعنی گزارش جنگ محمره، از صفحه ۴۲ تا ۵۲ آمده است.

گزارش اول در حوالی برازجان، ابوشهر و چاکوتا مربوط به جنگ خوشاب یا به قول راوی خشکاب است که البته در منابع بیشتر به جنگ «بوشهر» معروف است. راوی این گزارش‌ها گویی پزشکی است که در خدمت نظام و قشون است که در حین گرفتن عدد و آمار کشتگان و زخمی‌ها و چگونگی معالجه آنها، گزارش مبسوطی را نیز از جنگ ارائه می‌دهد. بعد از اینکه ناصرالدین شاه در سال ۱۲۷۰ نتوانست - آن‌گونه که در نظر داشت - روابط مستحکمی با انگلیس و فرانسه برقرار کند تا بتواند بدین وسیله راهی برای لغو مواد عهدنامه «ترکمن چای» بیابد، تصمیم گرفت هرات را تصرف کند. تصرف هرات باعث قطع رابطه ایران و انگلیس شد.<sup>۲</sup> «حکومت هند - انگلیس که همیشه برای اجرای مقاصد و نیات استعماری خود در ایران، پیش‌دستی می‌کرد، پیش از آنکه قوای ایران، هرات را تصرف کنند، به تهیه مقدمات حمله به سواحل جنوبی ایران پرداخت و روز ۲۶ سپتامبر سال ۱۸۵۶ (۱۲۷۳ هـ ق) نیروی دریایی و تفنگداران بومی و

۱. اشکوری، سید صادق، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۱، تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸.

۲. ر.ک: لسان‌الملک، سپهر، ناسخ‌التواریخ، ج ۳، مصحح جمشید کیانفر، تهران: اساطیر، ۱۳۷۷، ص ۱۳۳۵.

دو گزارش از جنگ‌های ایران و انگلیس در خرمشهر و بوشهر در سال ۱۲۷۳ / حمیده سلطانی‌مقدم

انگلیسی ساکن بمبئی، به دستور فرمانفرمای کل هندوستان به طرف آب‌های ایران حرکت کردند. یک ماه بعد، اولتیماتوم دولت انگلیسی هند به اطلاع حاکمان بندر بوشهر می‌رسد.<sup>۱</sup> در اواسط ربیع الاول سال ۱۲۷۳ وسایل تسلیحات انگلیس‌ها از بمبئی وارد بندر بوشهر می‌شود. در ابتدا هیچ نشانی از قصد تصرف بندر بوشهر توسط انگلیس‌ها نیست. حتی همزمان «جونس صاحب بالیوز»، مأمور انگلیس مقیم بندر بوشهر از حاکم بندر خداحافظی کرده، بعضی وسایل خود را به امانت نزد او می‌گذارد، اما بعد از اینکه کشتی‌های انگلیسی در بندر لنگر می‌اندازد، آنها طی نام‌های به حاکم بوشهر، از او می‌خواهند که «بدون حرب و جنگ و از راه بصیرت، شهر را بدیشان بسپارند.»<sup>۲</sup> ایرانی‌ها گرچه غافلگیر شده‌اند، بیکار ننشسته و قشونی از اطراف و اکناف در تاریخ دهم ربیع‌الثانی به جنگ انگلیس‌ها می‌فرستند، اما شکست خورده و انگلیس‌ها حاکمیت خود را بر بوشهر مستحکم کرده و به صورت مکتوب بر دروازه شهر اعلام می‌کنند.<sup>۳</sup> جنگ بوشهر که بعد از این واقعه به صورت آشکار پی گرفته می‌شود، تا رجب همین سال، یعنی زمانی که خبر مصالحه و «قرارداد پاریس» به گوش قشون ایرانی در چغاوک چهار فرسنگی بوشهر می‌رسد، ادامه پیدا می‌کند. یکی از فرماندهانی که به جنگ فرستاده می‌شود، «شجاع‌الملک» است که گویا برادرزاده صدراعظم وقت، امین‌الملک است. فرماندهی شجاع‌الملک در این جنگ از هفدهم ربیع‌الثانی آغاز می‌شود، اما گزارش‌های این سند از دهم جمادی‌الاولی شروع شده است. در شب دوازدهم، «شجاع‌الملک» به اردوی انگلیس‌ها شبیخون می‌زند و آنها که به واسطه باران زیاد، قادر به حمل و نقل قورخانه مهم خود نشده بودند، مهمات جنگی خود را آتش زده و به بوشهر عقب نشستند.<sup>۴</sup> در این جنگ که حدوداً چهار ماه طول میکشد، چندین فرمانده به این کارزار فراخوانده می‌شوند. جنگ بوشهر به قول صاحب منصبان ایرانی، سر به سر بود و فاتحی نداشت و موجب شد انگلیس‌ها به بوشهر عقب‌نشسته، از این درگیری طرفی نیندند. دلایل سرکردگان ایرانی از اینکه آنها در این جنگ شکست نخورده‌اند، این بود که انگلیس‌ها، برازجان را رها کرد، ناگهان به مقر خود، بوشهر، روی آوردند، دیگر خودکشی ژنرال انگلیسی که دلیل دیگری برای ایرانیان بود که اگر آنها پیروز میدان بودند چه دلیلی بود که این فرمانده خودکشی کند»<sup>۵</sup>.

گزارش این جنگ در مقاله کاپیتان هنت، فرمانده دوم این جنگ که بعد از تصرف بوشهر به ایران می‌آید، با جزئیات دقیقی آمده است. این، مستندترین منبعی است که تاکنون در این مورد وجود داشته است. او در این مقاله می‌گوید: «در دهم ژانویه ۱۸۷۵، عده‌ای که نویسنده این سطور در جزء آنها افتخار خدمت‌گزاری داشت و به منزله لشکر دوم مأمور به ایران بود، از بمبئی حرکت کردند. میجر جنرال استاکر نیز فرمانده اول

۱. شمیم، علی اصغر، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، تهران: بهزاد، ۱۳۷۸، ص ۲۱۲.

۲. خورموجی، محمدجعفر، *حقایق‌الآخبار ناصری*، ج ۲، تصحیح حسین خدیوجم، تهران: زوار، ۱۳۴۴، ص ۱۹۸.

۳. همان، ص ۲۰۲.

۴. *ناسخ‌التواریخ*، ص ۱۳۹۵.

۵. بیانی، خان‌بابا، *پنجاه سال تاریخ ناصری*، تهران: علم، ۱۲۷۵، ص ۲۹۷.

دو گزارش از جنگ‌های ایران و انگلیس در خرمشهر و بوشهر در سال ۱۲۷۳ / حمیده سلطانی مقدم

لشگر بود که قبلاً به ایران گسیل شده بود و بوشهر را تصرف نموده بود.<sup>۱</sup>

گزارش این عقب‌نشینی در منابع ایرانی، همراه یادآوری دلآوری‌ها و رشادت‌های ایرانیان و حسن تدبیر فرماندهان قشون ایرانی آمده است، اما کاپیتان هنت می‌گوید: «ایرانی‌ها در نقل این اخبار، فوق‌العاده زیرکی به خرج داده‌اند؛ یعنی از طرفی قورخانه‌ای را که ما آتش زده بودیم، به طرز دیگر تعبیر کرده و آن را مهمات جنگی اردوی خود ما قلمداد نموده‌اند و از طرفی دیگر، توپ‌های ایشان را هم که ما غنیمت گرفته بودیم، می‌نویسند به گل فرورفته بود.»<sup>۲</sup>

گزارش دوم، گزارش جنگ محمره است که در ادامه جنگ خوشاب روی می‌دهد. «ایران و انگلیس بعد از جنگ خوشاب، در حال عقد قرارداد مصالحه در پاریس هستند و هنوز جنگ بین دو طرف درگیر ادامه دارد. در واقع خبر پیشرفت نیروی مهاجم انگلیس در جنوب و یأس ناصرالدین‌شاه از مقاومت و پایداری در برابر آنان، سرانجام او را به قبول شرایط صلح و عقد معاهده‌ای که تماماً بر وفق مراد و مقاصد سیاسی و استعماری انگلیس بود، مجبور کرد. معاهده پاریس در تاریخ چهارم مارس ۱۸۷۵ م، برابر با هفتم شهر رجب ۱۲۷۳ ق، مابین فرخ‌خان امین‌الملک سفیر کبیر ایران و لاردکونی سفیر کبیر انگلیس انعقاد یافته و توسط ناپلئون سوم، امپراطور فرانسه و وزیر خارجه آن دولت انجام پذیرفت.»<sup>۳</sup>

«در همین حین، جنگ دیگری در خرمشهر یا محمره با پیش‌دستی انگلیس‌ها آغاز می‌شود. شاید انگلیس‌ها به دلیل حفظ وجهه خود در آسیا، به جنگ دیگری در «محمره» اقدام کردند تا دست خالی هم نمانند.»<sup>۴</sup> عموی ناصرالدین‌شاه، خانلر میرزا احتشام‌السلطنه، در این جنگ در رأس ده هزار سرباز در محمره اردو می‌زند. این اردو توسط کشتی‌های انگلیس گلوله‌باران شد و نیروهای ایرانی با به جا گذاشتن تعداد زیادی کشته، پا به فرار گذاشتند و نیروهای خصم، فاتحانه تا اهواز پیش رفتند و محمره یا همان خرمشهر را تسخیر کردند. این جنگ تنها ۲۴ ساعت طول می‌کشد. «نیم ساعت قبل از ظهر به شهر وارد شدیم و دو بعد از ظهر، تقریباً دیگر اثری از دشمن باقی نمانده بود.»<sup>۵</sup>

این شکست با وجود دلآوری‌های مردم و سربازان، به سرخوردگی و بیم از مؤاخذه سربازان منجر می‌شود. در همین گزارش، علت شکست، مناسب نبودن آلات و ادوات و نیز نبود تجربه و تدبیر ایرانیان در جنگ‌های دریایی دانسته شده است. راوی جنگ محمره، یک آموزش دیده نظامی است که به صورت آکادمیک، آموزش جنگی دیده و برای انتقال دانسته‌هایش به اردو و فرمانده اردو، احتشام‌السلطنه، به میدان فرستاده شده است. او کاستی‌ها را به فرمانده می‌گوید، اما وی که به تجربیات خود بیشتر از دانش این جوان اطمینان دارد، گفته‌های او را نمی‌پذیرد. در یادداشت‌های یک افسر قشون اعزامی که با عنوان کتابچه

۱. کاپیتان هنت، جنگ ایران و انگلیس، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲، ص ۶۱.

۲. خورموجی، همان، ص ۷۵.

۳. شمیم، همان، ص ۲۳۴.

۴. بیانی، همان.

۵. خورموجی، همان، ص ۹۳.

خانلر میرزا موجود است، این بهت و پریشانی از شکست را این گونه می‌یابیم: «هر وقت که سرکرده‌ها دور هم جمع می‌شدند، صحبت از این بود که چه می‌شود اگر مؤاخذه کنند، ما جواب نداریم؛ ما هم می‌گوییم می‌بایست پانصد عراده توپ بدهند تا دعوا کنیم؛ می‌بایست سردار بفرستند تا سررشته از دعوا داشته باشد، اما اگر مختصر بخواهند بدانند، حقیقت این است که همه از سرباز و سرکرده کوتاهی و غفلت کردند ... بی‌غیرتی زیاد کردند، چه قبل از جنگ و چه بعد از جنگ.»<sup>۶</sup> تعداد کشته‌ها و زخمی‌ها، تقریباً برابر دیگر منابع است، اما اینجا با جزئیات بیشتری گفته شده است. می‌توان گفت هدف از نگارش این گزارش‌ها - با منابعی که در دست داریم - تبرئه سرداران و سربازان جنگ و تمجید از دلآوری‌ها و رشادت‌های آنان است؛ البته همان‌طور که گفته شد، راوی جنگ محمره، بدون تعارف، اشتباهات میدان جنگ را به سرکرده جنگ بازگو کرده است. لازم به ذکر است که در گزارش‌های مربوط به جنگ، آمار و اعداد به خط سیاق است که متأسفانه خوانده نشد.

### جنگ خشکاب

[۱] از زیارت تعلیقه مورخه به پانزدهم شهر رجب، جناب اشرف امجد سرافراز و از ملاحظه مضامین التفات آمیز آنکه مشعر بر ازدیاد و ابقای الطاف آن جناب به ازاء خدمات و جان‌نشاری این بنده، در این دعوا بود، نهایت امیدواری و خوشحالی حاصل شد. اگرچه کمترین خدمت شایسته نسبت به سرکار اقدس شاهنشاه - روحنا فداه - و جناب صدراعظم - دام مجده - زیاده از قوت و تکلیف خود نکرده‌ام، اما امیدوارم تا در این ولایات مأمور خدمت هستم، چنان خدمتی نمایم که موجب رضای خاطر اماناء دولت علیه بوده و سزاوار الطاف بی‌کرانه اولیای دولت قاهره گردم.

از ملاحظه حکم جنابعالی که باید راپورت نظامی مردگان و زخم‌داران جنگ خشکاب را نمایم، سرافراز شده و موافق تفصیل سیاهه علی‌حده که انفاذ خدمت گشته، معلوم می‌شود که اکثر از شجاعان و مجروحان اسلام شفا یافته، از هلاکت رسته‌اند و نیز موافق حکم از رساندن راپورت صحیح جنگی که بعد از رسیدن افواج قاهره ایرانی به برازجان تا این ایام را اتفاق افتاده، بسیار خوشحالم که این حکم را به طوری عمل آورده [۲] و تفصیل را به قسمی صحیح بنویسم که دشمن و دوست، هیچ یک ایرادی بر او نتوانند گرفت. در دهم شهر جمادی‌الاول ۱۲۷۳، عساکر منصوره ایران نزدیک برازجان رسیده، به قدر دوهزار قدم دورتر از شهر، اردو بر پا کرده، قریب یک ماه در آنجا توقف نموده، با ملاحظه حرکات دشمن مشغول استحکام اردو گشته و به واسطه فرستادن قراول‌های متعدده به اطراف، اهتمام در آرمیدن و نگاه‌داشتن، اهالی و بلوکات حوالی ابوشهر نمودند.

در هشتم شهر جمادی‌الآخر، خبر بیرون آمدن دشمن از ابوشهر و عازم آنها به سمت برازجان رسید و نزدیک ظهری بود، خبری ثانی رسید که دشمن به چاکوتا رسیده و خیال دارند که خودشان را شبانه به

۶. جنگ ایران و انگلیس در خرمشهر (یادداشت‌های خانلر میرزا)، تصحیح بهجت میری، تهران: آنزان، ۱۳۸۲، ص ۷۲.

برازجان رسانده، شبیخون آورند و در حین رسیدن خبر اول، جناب شجاع‌الملک با احتیاط کامل خیال دفع این خطر عظیم نموده و جمیع صاحب منصبان را به موقف اجلاس حاضر آورده، عزم سبقت کرده که شبانه حین حرکت دشمن حمله بدیشان آورد.

نزدیک غروب، جمیع عساکر حرکت نموده، به جانب دشمن شتافتند، ولی به محض اینکه لشکر تخمیناً یک فرسنگ از اردو دور شدند، باران [۲پ] شدیدی باریدن گرفته، طوفانی نمود که نیم ساعت، جمیع راهها و معبرها معدوم و ناپدید شد و همه لشکریان و اسباب و اسلحه ایشان به طوری تر شد که بالمره از کار افتادند. از این بابت عساکر خود را در مراجعت به اردو مجبور دیده، خواستند برگردند که از باقرخان تنگستانی کاغذی رسید به این مضمون که اقلاً سیزده هزار انگلیس با ۲۸ عراده توپ از چاکوتا گذشتند. چون شجاع‌الملک را گمان اینکه عدد و قوه لشکر دشمن به این قدر باشد نبود، مجدداً مجلس آراسته و صاحب منصبان را خواسته، مشورت در ماندن و مراجعت کردن نموده. در اینجا سران سپاه دو فرقه شده، فرقه [ای] گفتند که مراجعت به اردوی محصونه نموده و منتظر آمدن دشمن باشند؛ در این صورت قوت دشمن تخمیناً چهار مقابل بیش از قوه عساکر منصوره مینمود و فرقه دیگر خیال بر این گماشتند که خود را به دو دربند نیزک و دلاکی رسانده و محافظت راهها [ی] شیراز نمایند. بعد از مشاوره و مکالمه زیاد، راه صواب پیش گرفته و در عقب نشستن لشکر، متفق القول شدند. نزدیک ظهر، جمیع تدارکات خود را دیده، در کمال نظام به دو کلون عازم راهها و قریب به غروب همه لشکریان وارد دو دربند مزبوره گشتند.

[۳ر] هر چند که انگلیسیان عقب نشستن لشکریان را فتح خود و شکست ایران می‌دانند، ولی بی‌حقیقت و خیال پوچ است، زیرا که از برای ایرانیان در این وقت مصلحت دیگر به جز برگشتن به عقب نبود و اگر فرضاً در اردو مانده بودند، اکثری از لشکریان، بی‌هوده و بی‌جهت مغلوب و مقهور دشمن می‌گشتند. سهل است که بنه و اغروق و اسلحه ایشان نیز به تصرف انگلیس در می‌آمد و راه شیراز هم باز و غیر محفوظ می‌ماند. پس به واسطه این مراجعت، همه نجات یافته و جان به سلامت بردند و از برای انگلیس منفعتی نشد، مگر زحمت ایشان بی‌حاصل ماند و خوشحالی نبود، به جز اینکه در جای اردوی قدیم خالی و متروک لشکر ایران نشستند.

اما روز دوم ورود سپاه اسلام به دربند دلاکی نوشته‌جات چند از ایلخانی و خوانین دیگر به اردو رسید، مشعر بر اینکه خبر باقرخان اغراق بوده، بلکه لشکر انگلیس بیش از چهار- پنج هزار نفر و هشت عراده توپ نیست. چون از صحبت این خبر خاطر جمعی حاصل شد، جمیع لشکر اسلام مایل به مجادله دشمن گشتند، به خصوص چون نزدیک غروب از ایلخانی کمکی هم رسید، همه اهل اردو یکدل و یک‌جهت شده، با نهایت میل و شوق خواستند که تاخت به سر دشمن آورده، مغلوب و مقهورشان بسازند؛ در این وقت، دو نیه سر از سربازان انگلیس به اردو آوردند.

[۳پ] چون شجاع‌الملک میل و شوق لشکریان را فهمید، خود نیز عزم شبیخون آوردن بر دشمن را نموده و به ایلخانی حکم و اعلام کرد که شب دوازدهم جمادی‌الآخر خود را با جمعیتی که دارد، به سپاه متوقفه در دلاکی ملحق سازد، به این طور که شبانه از نه‌نیزک به سمت برازجان حرکت نموده، در نیم فرسخی

دو گزارش از جنگ‌های ایران و انگلیس در خرمشهر و بوشهر در سال ۱۲۷۳ / حمیده سلطانی مقدم

اردوی انگلیس منتظر استماع صدای شلیک اخبار شود و بعد از شنیدن صدای توپ اخبار از طرف جنوب حمله به دشمن آورده و در همان دم، عساکر شجاع‌الملک از سمت شمال حمله‌آور گردند. طرز این جنگ در صورتی ممتاز و نیکویی بود که کشتن پیش‌قراولان انگلیس با بیخبر شبیخون آوردن به آنها ممکن بود، اما چه فایده که یک جاسوس انگلیس این خبر را به انگلیسیان رساند، به طوری که هشت ساعت قبل از رسیدن ما، تهیه جنگ خود را دیده بودند و در اوایل شب دوازدهم، از هر فوجی که عبارت از فوج خاصه و چهارم و همدانی و عرب و شیرازی و قشقایی باشند، قریب به چهارصد و پانصد نفر نخبه، داوطلب شدند و تخمیناً دوهزار نفر پیاده و هشت عراده توپ در میدان دلاکی جمع گشته و بعد از رسیدن سردار و آتماژور و خطاب نمودن به آنها که باید با نهایت شجاعت و جان‌نثاری جنگ نمایند و چون سپاهیان جنگجو این خطاب را شنیدند، با کمال شوق و دلگرمی، حرکت به جانب برازجان نمودند. [۴] و در همین وقت حکم شد که غلام‌ها با سی سوار مختلفه دیگر سبقت کرده و به تعجیل رفته، حتی‌الامکان بیشتر قراولان انگلیس را کشته یا اسیر نمایند، ولی این خیالات و تدارک و نظام به واسطه خیانت خائن و قبل از وقت خبردار شدن آنها بیهوده و بیحاصل گشت. به محض اینکه عساکر اسلام دو فرسخ رفتند، صدای توپ اخبار به جهت قریب دشمن و جنگ آوردن ایلخانی از انگلیس‌ها شنیده شد تا ایلخانی قبل از وقت با جمعیت قلیل رسیده، مغلوب و مقهور گردد و از شنیدن این صدا جمیع لشکر متحیر شده، در ابتدا گمان بردند که انگلیس حرکت به جانب ما نموده در جبال و اتلال سر راه را بر ما گرفته‌اند، ولی هنوز طولی نکشیده بود که یک نفر از غلامهای مأوره مراجعت نموده، خبر آورد که راه خالی است و پیش قراولان انگلیس هم بعد از شنیدن صدای توپ فرار کردند.

چون قصد شبیخون آوردن باطل شد، اکثری از صاحب منصبان خیال کردند که مراجعت به دربند اسلم شقوق است، ولی به ملاحظه اینکه ایلخانی تنها به دست دشمن افتاده و ظاهراً مقهور خواهد شد، از این خیال منصرف گشته، فرمودند که در نهایت تعجیل برای رها کردن ایلخانی پیش بروند. طولی نکشید که خود را نزدیک اردوی انگلیس رساندیم، به طوری که شعله [۴پ] آتش دشمن نمایان بود. در همان ساعت چند تیر توپ به جهت اخبار ایلخانی انداختیم و در این وقت تخمیناً نیم فرسنگ از برازجان دور بودیم. چون انگلیس‌ها عدد و قوت لشکر ما را نمی‌دانستند، گمان بردند که کمک تازه‌ای برای ما رسیده، خوف و واهمه زیاد برداشتند از ترس اینکه میباید لشکر ایران ایشان را احاطه نموده، از دو طرف تیر بخورند، مصلحت خود را در عقب نشستن و دعوا نکردن دیده، راه چاکوتا را پیش گرفتند. لشکر ایران نیز ایشان را تا سه ساعت تعاقب نمودند.

با وجود اینکه کمترین، جنگ‌های بسیار دیده‌ام، اما زحمت‌کش و رشیدتر و پادراتر از لشکر ایرانی ندیدم. با وجود طی نمودن مسافت شش فرسنگ راه و نهایت خستگی، به هیچ وجه استراحت را بر خود نپسندیده، به یک مرتبه به بانگ بلند از صاحب منصبان خود استدعای فرمان جنگ نمودند. چون صاحب منصبان میل و شوق ایشان را دانستند، استدعای آنها را قبول و امر به پیش رفتن کردند. در حین مراجعت انگلیس، چون از یمین و یسار و قدام و خلف، سواره ایلخانی و غلامان و لشکری که نزدیک بودند متصل به آنها

یورش برده و حمله آورده، به سر ایشان می‌تاختند؛ لهذا بسیار سراسیمه و متأذی گشته، خود را مجبور در تبدیل راه دیده و به امید اینکه اگر به شیف برسند، به زودی کمک از ابوشهر به آنها خواهد رسید. عوض جاده چاکوتا راه شیف را پیش گرفته، رفتند و کمترین، در این حالت نهایت خاطر جمعی را داشتم [۵] که اگر در این تاریکی شب، همه لشکر به یک بار از چهار طرف بدیشان حمله می‌آورد، احدی از آنها جان به سلامت در نمی‌برد، اما از نابلدی راهها، تعاقب دشمن امتناع به هم رساند، به خصوص که دشمن از بیم خود، ساعت به ساعت تبدیل مکان نموده و طریقه حرکت و رفتار و محل توقف خود را پنهان می‌داشتند، علی‌الخصوص بعد از آنکه جمیع توپها و خمپاره‌های خود را به یک مرتبه خالی کرده و فی‌الوقت بی‌قال و قیل به آهستگی و چابکی تبدیل راهها و مکان نموده. و به لشکر خود قدغن اکید کردند که هر چه از جانب لشکر اسلام تیراندازی بشود، هیچ کس جواب آن را پس ندهد که مبادا از شعاع آتش توپ و تفنگ مکان توقف آنها معلوم گشته، عرصه کار بر ایشان تنگ شود.

و چون حدساً قدری طریقه حرکت آنها را می‌دانستیم، لهذا بعد از استماع صدای شلیک آنها، توپ‌چیان ایرانی نیز یک مرتبه به قدر دوازده تیر توپ و خمپاره به جانب ایشان انداختند که از این شلیک، ضرر زیادی به دشمن رسید، ولی چون دشمن بعد از آن را به هیچ وجه جوابی نداد و تغییر مکان دادند و ما هم از مکان توقف ایشان بالمره بی‌علم شدیم، از این بابت شجاع‌الملک، حکم به استراحت لشکر نمود.

بعد از آنکه ساعتی آسودند، صبح طلوع کرد. علی‌الطلیعه دشمن را [۵] در هزار و پانصد قدمی خود دیده، خیره و متحیر شدیم که با این کمی مسافت، از آنها اطلاع نداشتیم و خودشان را در پناه سه تپه واقع مقابل اردوی لشکر ایرانی محصون نموده‌اند و لشکر ایران از ملاحظه این حالت عمده متأثر گشته و اکثری را گمان چنین شد که بالمره قوت دشمن جزئی و عددشان کم و به هیچ وجه با این استعداد قلیل دعوا نخواهند کرد و غافل از اینکه آنها لشکر خود را در پشت تپه‌ها قایم کرده‌اند. در این اثنا از روی غیرت و جلادت، متهورانه تمامی لشکر ایرانی بدون حکم و فرمان سرکردگان بر سر دشمن تاختند و بلاتأمل و ملاحظه، ترتیب نظام و قاعده جنگ این حرکت شد و محل وقوع فریقین به قراری بود که انگلیس‌ها یازده فوج در عقب سه تلّ مقابل ایستاده و تخمیناً هزار نفر سواره در اجنحه ایسر و طرف جنگل خرمایی بود و در مقدمه این تپه و تلّها که قدری مرتفع بود، هیجده عراده توپ گذاشته بودند، اما عساکر منصوره در وسط میدان در جایی که تیررس دشمن بود، به این طریق ایستاده بودند. [۶] فوج خاصه در طرف یمین، فوج همدانی در طرف یسار و سایر افواج در وسط و با هر فوجی دو عراده توپ بود.

و چون نایره غیرت جمیع لشکر شعله‌ور گشت، طایفه عرب و شیرازی و قشقایی با چند نفر هم از سوارة ایلخانی، بی فرمان اذن سرکردگان در نهایت سرعت و عجله به جانب آنها به رسم یورش تاخت آوردند. چون انگلیس فرصت و قوت محافظت تپه واقع در طرف چپ را درست نداشت، لهذا در حمله اول لشکر قاهره تپه مزبوره را به تصرف آورده و از آنجا به بنای تیراندازی و جنگ با اجنجه راست انگلیس درگرفت که این ابتدای دعوا بود. و اگر چه این حمیت و غیرت و شوق زیاده از حد وصف است، اما ضررش بیشتر از منفعت بود و این حرکت بی‌صرفه‌ای بود چون سرکردگان، این [۶] نوع حرکت لشکر را دیدند از بابت

دو گزارش از جنگ‌های ایران و انگلیس در خرمشهر و بوشهر در سال ۱۲۷۳ / حمیده سلطانی مقدم

اینکه مبدا این جزئی دلاوران و شجاعان از دست رفته و تلف شوند، بی‌تدارک کامل وقت را غنیمت شمرده، فرمان به فوج خاصه و چهارم دادند که در نهایت تعجیل یورش برده و خود را به پیش دستیان رسانده، حمایت بدیشان نمایند و به فوج همدانی فرمان دادند که قدری به طرف چپ رفته، میسره لشکر را محافظت کنند و همگی بالطوع و الرغبه عازم گردیدند، ولی در این وقت انگلیسیان از پانزده عراده توپ و خمپاره، بنای انداختن تیرهای خطرناک گذاشتند [۷ر] که از این تیرها، به خصوصه به فوج خاصه و چهارم بسیار صدمه و اذیت رسید، اما به وجود این، پاپس نکشیده، با جلادت و قوت دل، پیش رفته تا اینکه خود را به ۲۵۰ قدمی لشکر انگلیس رسانیده و در آنجا حالت کرده، شلیک کردند که از این تیرها ضرر زیادی به لشکر انگلیس رسیده و بسیار کارگر در صفوف آنها شد.

اما انگلیس‌ها از بیم تلف شدن اجنجه ایمن و از واهمه اینکه مبدا فوج خاصه و چهارم با فوج عرب و شیرازی ملحق و متحد شده، عرصه بر ایشان تنگ نمایند، به قدر قوه خود، سعی و کوشش کردند که این اتحاد حاصل نشود و از این جهت، دو عراده خمپاره پیش فرستاد به تپه‌ای که در اول اعراب و شیرازی به تصرف آورده بودند. بنای شلیک و تیراندازی کردند، به نوعی که در تیر دویم، اکثری از ایشان زخم‌دار گشتند و بدتر از همه این بود که جزئی سواری که داشتیم، بی‌خود و بی‌جهت خودشان را عقب کشیده، میدان جنگ را مغشوش کردند، به واسطه این حرکت پوچ بی‌جا، سواره نظام انگلیس جری گشته، فرصت نموده، به یک تاخت به سر تپه مزبور شتافته [۷پ]، با شمشیر حمله‌آور گشتند و ایشان را در خالی نمودن تپه مزبور، مجبور ساختند.

و چون انگلیس از طرف اجنجه ایمن آسوده گشت، همگی رو به جانب مرکز سپاه اسلام آورده، همه تیرهای خود را از توپ و خمپاره به طرف قلب سپاه انداختن گرفت، به طوری که بالمره پیش رفتن لشکر محال شد، ولی با وجود این نوع شدت و باریدن گلوله‌ای توپ و خمپاره، احدی از مبارزان و شجاعان جنگجو، قدمی واپس نگذاشتند؛ مانند دیوار آهنین ایستادند. چون سردار دید که در این حالت ایستادن، مقرون به صرفه نیست و بی‌جهت و سبب، دو فوج به هلاکت خواهد رسید، حکم برگشتن به فوج خاصه و چهارم دادند؛ لهذا افواج مزبوره خود را به عقب کشیدند. چون سواره انگلیس فی‌الجمله دلیری در خود دانسته بودند، به گمان اینکه در اینجا [۸ر] اسیر زیادی به چنگ خواهند آورد، به طرف اجنجه ایسر لشکر شتافته که راه مراجعت لشکریان را مسدود نمایند، از این بابت اولاً فوج همدانی را که در سمت میسره ایستاده و مانع عبور لشکر دشمن بود، خواستند منهزم سازند. دو عراده توپ نیز به همراه خود برداشته، بر سر ایشان حمله آور گشتند. با وجود این قوت بر ایشان دستی نیافته، کاری نتوانستند بسازند. سهل است که معدودی چند از آنها به ورطه هلاکت رسید.

چون قوه مقاومت و استعداد مردانگی این فوج را فهمیدند، دو عراده خمپاره نیز برای معاونت آورده، از دور، بنای خمپاره اندازی گذاشتند و اکثری را تلف و مجروح نمودند و توپ‌های طرفین به حدی نزدیک به یکدیگر بودند که توپچیان با قداره جنگ می‌کردند. در این اثنا یک تیر خمپاره از طرف دشمن آمده که چهار نفر توپچی را [۸پ] با دو رأس اسب کشته، توپ‌ها بی‌توپچی ماند و جایی در این وقت نبود، مگر اینکه خود



دو گزارش از جنگ‌های ایران و انگلیس در خرمشهر و بوشهر در سال ۱۲۷۳ / حمیده سلطانی مقدم

را عقب بکشند با کمال نظم و ترتیب مراجعت نمودند. در این بین، کمترین به سر فوج دیگر رفته و گمان می‌کردم که از فوج همدانی به جهت زخم‌دار و بی‌اسب و بی توپچی ماندن توپ و تعاقب سواره انگلیس بی‌چاره جان به در نخواهد برد، ولی با وجود این، جمیع لشکریان به طور نیکو و نظام، بی برهم‌خوردگی و پاشیدگی، مراجعت نمودند که این را نتوان حمل نمود، مگر بر دلیری و پردلی و شجاعت و بردباری و دوام پاداری ایرانیان و بر بی‌کاری و بی‌عرضگی و نارشیدی و بی‌مصرفی سواره نظام انگلیس.

و این آخر جنگ خشکاب بود که افواج ایران به طرف برازجان و دلاکی و لشکر انگلیس به جانب ابوشهر مراجعت نمودند. [۹] و تفصیل این جنگ بسیار غریب و عجیب است که در فاصله هشت ساعت، چندین مرتبه فرقتین غالب و مغلوب یکدیگر گشتند و این را واگذار به عقل و حزم دوراندیش جناب عالی مینمایم که آیا فتح از جانب ما بود یا از جانب دشمن. و موافق خیال کمترین این است که فتح را کسی می‌نماید که مقصود خود را از جنگ حاصل کند؛ والله‌الحمد که مقصود ما حاصل گشت و به چند دلیل انگلیس مغلوب و مقهور شد: دلیل اول اینکه انگلیس‌ها به خیال این به برازجان آمدند که خود را به شیراز رسانند؛ نتوانسته، در مراجعت به ابوشهر مجبور گشتند و اگر احياناً فتحي نموده بودند، هرگز مراجعت نمی‌کردند؛ دلیل دویم اینکه حین مراجعت، در نهایت تعجیل رفتند و هرگز لشکر مظفر به این قسم [۹پ] بر نمی‌گردد؛ دلیل سیم اینکه مجروحین و مقتولین ایشان را تا هزار نفر شمرده و همه در این باب متفق‌القولاند؛ دلیل چهارم اینکه اگر فتحي کرده بودند، جنرال اوتوران، هرگز خودش را از خجالت به قتل نمی‌رساند و از این جنگ اگر چه صرفه‌ای نبرده و منفعتی نکرديم، وليکن اقلأ انگلیس‌ها فهمیدند که جنگ کردن با ایران بازیچه نیست و کسی را از ایشان باکی نمی‌باشد. و یقین بود که اگر باران نیاریده و هوا اغتشاش به هم نمی‌رساند، کارها طور دیگر شده بود، ولی خواست خدا چنین بوده و در این چند روز به سربازان از بدی و بارندگی هوا زیاده از جنگ ضرر و اذیت رسیده، از دست افتادند.

[۱۰] به خیال کمترین یادآوری دعوای گذشته کافی و هنگام اتمام عریضه مطول است و از این بابت هم خاطر جمع باشید که هر چه عرض شده، حق و درست و هر سربازی هم به قدر قوه، تکلیف خود را به عمل آورده و حتی‌المقدور مردانگی و پاداری کرد و هر سرکرده باید از تصاحب نمودن به این‌گونه افواج، نهایت تفاخر و تکبر را داشته باشد و مستدعی هستم که اعلی‌حضرت اقدس همایون شهریاری - روحنا و روح العالمین فداه - همه اوقات، افواج متعدده از اهل ایران گرفته [۱۰پ] و تربیت فرمایند تا در دفع دشمن با نهایت شجاعت و دلیری و به جان و دل کوشش نمایند و از مطول شدن عریضه عذر خواسته و مستدعیم که همیشه کمترین را بنده مطیع و فرمان بردار دانسته و به ارجاع خدماتم مفتخر و سرافراز فرمایند. حکیم فقر قرین.

[۱۱] تفصیل عدد عمومی ۸۴ نفر زخم‌دار که کمترین به معالجه ایشان پرداخته، ۷۴ از آنها خوب شده، شفا یافته‌اند که اکثر ایشان خدمت دائمی می‌باشند، مگر چند نفر که دست و پای آنها بریده شده و به کار خدمت نمی‌آیند و ده نفر دیگر را هنوز معالجه می‌نمایم و امید که بعضی از ایشان هم شفا یابند. تفصیل مقتولین افواج که کمترین، موافق راپورت شنیده‌ام و احتمال صحت دارد، از این قرار است: فوج خاصه، فوج

دو گزارش از جنگ‌های ایران و انگلیس در خرمشهر و بوشهر در سال ۱۲۷۳ / حمیده سلطانی مقدم

چهارم، فوج همدان، فوج شیرازی، عرب و قشقای؛ معلوم کمترین نشده<sup>۱</sup>.

در اردو حالت عافیت خوب است و هوا اعتدالی دارد و نوبه که متداول است، تا حال اسهل‌العلاج است و لله الحمد، تا حال کسی از گرما تلف نشده، اما به جهت [۱۱پ] اینکه گرما روز به روز در تزايد است و تب غشی و ذخیر بسیار عارض مردم می‌شود، مستدعی‌ام که دولت علیه قاهره، تدارکی از برای فرستادن اردو به کوهستان نمایند و هم اینکه چادرهای بزرگ التفات نمایند که بیماران به کمال آسودگی معالجه شده، صحت بیابند.

تفصیل مجروحین جنگ خشکاب: از توپخانه مبارکه که معالجه شده‌اند: بابا خان بیست و دو نفر، رستم، از افواج؛ فوج خاصه: آنچه معالجه شده‌اند: محمدقلی خان سرتیپ، نجفقلی بیگ یاور، علی، داوود، علی اصغر، ... خداوردی، الله وردی، احمد طویل، محمدجعفر، ابراهیم، سلیم، ... جعفر. آنچه هنوز در معالجه اند: نصرالله و کیل، امیر اجلال، فرهاد.

[۱۲ر] فوج چهارم، آنچه معالجه شده‌اند: نورمحمد، زین‌العابدین، فتح‌الله، نورمحمد، فتحعلی، جیبیب، قاسم و کیل، حسن، اسدالله، محمد، صفرعلی، محمدعلی، علی، مهدی، محمدباقر، علی اکبر، حق نظر، حسین، جعفر و کیل.

آنچه هنوز در معالجه‌اند، سه نفر: حسن سرچوخته، فتح‌الله دو زخم، علی اکبر و کیل مشرف به موت. فوج همدان، آنچه معالجه شده‌اند: علی خان سرتیپ، محمدسلیم، آقا معلی، نورمحمد، محمدعلی، طاهر، ذوالفقار، محمدباقر، عبدالرزاق، ... و کیل، اسدخان، اسد و کیل، نصرالله و کیل، ... عبدالمحمد، نوروزعلی، موسی، طالب، غلامحسین یادگار که هنوز در معالجه میباشد. [۱۲پ]

فوج شیرازی که معالجه شده‌اند: حسن ارج جونی، احمد فاواری، نصرالله، حسن نیریزی، رستم دو زخم، پیشکار رستم سه زخم، محمدرضا دو زخم، ابراهیم نیریزی، ابراهیم شیرازی، علی اکبر، ... جعفر سرچوخته، خسروبنایی، عسکر، ... رجب فاواری، عبدالله سرچوخته، ملک، ... خدارحیم، علی خان و کیل، لطفعلی سرچوخته، زینل، ... شاه محمود.

آنچه معالجه شده‌اند، از فوج شیرازی: ابراهیم بلاب ده زخم، اکبر دو زخم، ملاعلی از فوج قشقای چهار زخم.

چون زخم‌داران عرب و قشقای را سرکردگان به خانه برده و کمترین معالجات آنها نبودند، لهذا به تفصیل صحت و سقم آنها را ننوشتیم.

### جنگ محمره

[۴۲پ] هوالله تعالی

بر حسب امر اولیای دولت روزافزون قاهره - نصرالله حسبه و ابدالله عیشه - کیفیت اوضاع محمره و

۱. در نسخه، عددها نیز کنار افواج به صورت سیاق نوشته شده است.

دو گزارش از جنگ‌های ایران و انگلیس در خرمشهر و بوشهر در سال ۱۲۷۳ / حمیده سلطانی مقدم

دعوای انگلیس را از روی آب در آنجا که چنان که اتفاق افتاد و این خانه زاد جان نثار از روز رسیدن به محمره تا حین مراجعت به دربار همایون شاهنشاهی - روح‌العالمین فدا - مشاهده نمود و صراحتاً معین گردید، به قراری است که به فضل خدا خالی از اختلاف و اختلالی در کمال امتنان، بی خلاف و تغییری، بدون ملاحظه خلاف رضا و خواهش احدی، با صداقت و راستی به عرض کارگزاران اولیای دولت جاوید آیت می‌رساند:

قبل از رسیدن خانه‌زاد جان نثار به محمره چهار سنگر [۴۳ر] به طریق دشتیان در طرف مغربی و مشرقی قلعه محمره به فاصله چهل و پنجاه قدم به آب زده شده بود. سنگرهای سمت مغربی قلعه محمره که مقابل محل اتصال شط فرات و شط شوشتر و دزفول واقع شده بود، سنگر اول فوج بهادران آقاجان خان سرتیپ به انضمام سه عراده توپ چهارده پوند و نه پوند، سنگر دومیم قریب به فاصله چهارصد قدم فوج بیات محمدمراد خان سرتیپ با سه عراده توپ، سنگر سیم قریب به فاصله هزار قدم فوج قدیم فراهان محمدحسن خان سرتیپ با دو عراده توپ، در سنگر سمت مشرقی محمره فوج جدید فراهان محمدتقی خان سرهنگ با یک توپ بودند. سه چهار سنگ هم در جزیره‌الخضر به همان فاصله زده شده بود [۴۳پ] و حاجی جابر خان هم با ششصد - هفتصد نفر سواره و پیاده عرب در آنجا بودند و پنج عراده توپ با چهل رأس اسب توپخانه. در سه جا اردو افتاده بود.

#### اردوی نواب احتشام‌الدوله در پشت قلعه محمره

اردوی امیرزاده ابراهیم‌میرزا که کلی بود، در پشت نخلستان محاذی ما بین سنگر محمدحسن خان و محمدمراد خان به فاصله هشتصد قدم به آب شط اصل بنه و آذوقه و متعلقان نواب احتشام‌الدوله به میرزا ابوطالب وزیر به فاصله دویست قدم به آب قورخانه در دو جا بود. قورخانه کلی سواهی قورخانه‌های سنگرها در وسط اردوی امیرزاده که به طور قلعه انداخته بودند، جا داشت [۴۴ر]. یک قورخانه دیگر به فاصله هشتصد قدم در پشت اردوی نواب احتشام‌الدوله.

سنگرها که زده شده بود، همه خارج از قانون و قاعده علمی و عملی، مگر سنگر فوج قدیم فراهان، فی‌الجملة استحکامی از سایر سنگرها داشت که نواب احتشام‌الدوله خودشان هم در اکثر اوقات آنجا تشریف می‌بردند و روز دعوا نیز آنجا بودند.

همان روز ورود، جان نثار به خدمت نواب احتشام‌الدوله تشریف بردند به سنگرها، بعد از دیدن سنگرها، نواب والا از کمترین سؤال فرمودند که سنگرها چه طور است، این خانه‌زاد جان نثار از روی صداقت و راستی، از بی استحکامی سنگرها و ضرر نزدیکی سنگرها و اردو و قورخانه‌ها به آب چنان که فهمیده بود، عرض کرد. از رسیدن گلوله توپ و خمپاره دشمن به اردو و سنگرها [۴۴پ] سؤال فرمودند؛ باز بی‌خلاف و ملاحظه تعارفات رسمی بندگان در خدمت بزرگان، محض صداقت عرض کردم که البته گلوله توپ و نارنجک به اردو می‌رسد، بلکه می‌گذرد؛ جای اردو را باید تغییر داد و به خصوصه قورخانه را باید عقب برد که از آسیب تیر نارنجک و غیرها محفوظ باشد. فقرات عرض و جسارت کمترین، مقبول نیفتاد.

دو گزارش از جنگ‌های ایران و انگلیس در خرمشهر و بوشهر در سال ۱۲۷۳ / حمیده سلطانی مقدم

دیگر دو- سه بار در باب پشت بند سنگر متعدد و برای استحکام سنگرها عرض شد و به خصوصه برای امتحان باروت فرمودند همه خوب است هیچ ضرور نیست. دیگر اکثر روزها که به سرکشی سنگرها تشریف می‌بردند، خانه‌زاد هم در رکاب بود و در اکثر عرایض به سبب درس خواندن در مدرسه و جوانی و دعوا ندیدن، جان‌نثار مقبول‌القول نبود؛ دلپسند خاطر نواب والا نمی‌شد. این عرایض جان‌نثار هم از روی راستی و درستی برای استحضار کارگزاران اولیای دولتی [۴۵] قاهره عرض می‌شود و این فقره، نه محض از راه کم‌التفاتی آن سرکار به جان‌نثار بود، بلکه به هر کس به همین نحو سلوک داشتند، و برای خودشان آنچه را مصلحت می‌دانستند، حکم می‌فرمودند و دستورالعمل به سرکردگان می‌دادند.

غراب‌های انگلیس تحمیل از روی آب، پانزده- شانزده فرسخ به اردو مسافت داشت و در همان جا بر قرار بودند و به سمت اردوی حرکتی نداشتند. روز سه شنبه ۲۷ شهر رجب، حوالی ظهر از سنگرها ملاحظه شد که غراب‌های انگلیس از جای خود حرکت کرده، به سمت اردو می‌آیند. سرکرده‌ها از توپچی و سرباز، همگی متعدد و آماده در سنگرها ایستادند، تا اینکه تخمیناً به چهار هزار قدمی سنگرها رسیده، صف زده آرام گرفتند. پس از آن تا نزدیکی غروب روز چهارشنبه روی بلم و طرادها سوار شده، [۴۵] آمدند کنار آب از پیش روی سنگر آقاخان خان سرتیپ و محمدمیرادخان سنگر و اردو و قورخانه را تماشا کرده و بر آورد نموده تا کنار حوالی بصره رفته و مراجعت می‌کردند.

خود نواب احتشام‌الدوله، از سنگر محمدحسن خان به سایر سنگرها هم می‌آمدند و سرکشی می‌کردند، لیکن به جنگ آمدن آنها هنوز یقین نشده بود. از روز سه شنبه که وارد آنجا شدند، در جزیره سلمان بن غضبان که تخمیناً سه هزار قدم به سنگرها فاصله داشت و داخل خاک روم است، در مقابل سنگر فوج بهادران سنگری جای چند خمپاره ساختند و جمیع اسباب و مایحتاج لازمه آن را مهیا کرده بودند.

روز چهارشنبه نزدیک به غروب آفتاب، از غرابی که مشهور به غراب اژدر بود، دوازده تیر توپ به سمت جزیره‌الخضر انداختند که نواب والا و سرکرده‌ها باز هم تشکیکی در جنگ داشتند. [۴۶] صبح روز پنجشنبه ۲۹ شهر رجب، نیم ساعت قبل از طلوع آفتاب بود که از سنگر جزیره سلمان بن غضبان شروع به انداختن نارنجک خمپاره کردند، اگر چه همه سنگرها مستعد و آماده بودند؛ چون از سنگرهای دیگر، انداختن توپ به آنها بی‌حاصل بوده، لهذا از سنگر آقاخان خان سرتیپ بنای جنگ شد و به سنگر خمپاره توپ بستند تا آنکه یک ساعت و چیزی از طلوع آفتاب گذشته، آقاخان خان از پارچه نارنجک زخم برداشت و او را به اردو بردند. در آن حین، دو غراب دودی از غرابها جدا شده، به طرف سنگر بهادران آمده، قریب به دویست قدم به سنگر مزبور ایستاده، مشغول توپ و خمپاره انداختن شدند. بعد از آن، دو غراب دودی دیگر حرکت کرده، برای کمک آنها آمد؛ به همین طور به دفعات تا هشت غراب به کمک و پشت‌بندی این غرابها آمد و متصل به همین [۴۶] سنگر، فوج بهادران از توپ و خمپاره و تبوس شلیک می‌کردند و از آنجا هم توپ میزدند و سرباز هم با تفنگ شلیک می‌کردند، اما چه فایده که دشمن در میان آب بود و ضرری به آنها نمی‌رسید. چون مزغل‌های سنگر بالمره خراب شد و چند نفر هم از توپچی و سرباز کشته و زخم‌دار شدند و سرکرده هم در آن سنگر نبود، اکثری از اهل سنگر متفرق و پراکنده شدند.

دو گزارش از جنگ‌های ایران و انگلیس در خرمشهر و بوشهر در سال ۱۲۷۳ / حمیده سلطانی مقدم

از افواج علینقی‌خان سرتیپ، یک فوج کزازی مأمور جزیره‌الخضر بود و فوج مهندس در اردو مانده بود که به هر جا لازم شود، مأمور شوند. به سبب طول کشیدن دعوا در سر سنگر فوج بهادران و پریشانی کار آنجا، نواب احتشام‌الدوله که در سنگر محمدحسن خان سرتیپ بود، به علینقی‌خان سرتیپ حکم داد که با فوج مهندس برود به سنگر بهادران فوج علینقی‌خان که به سنگر محمدمراد خان رسید، خودش در سنگر محمدمراد خان ماند و سرباز را مأمور به رفتن سنگر بهادران نمود. [۴۷ر] قدری از آن سرباز به سنگر بهادران رفتند و قدری متفرق شدند. قریب نصفی از فوج بیات که مابین سنگر بهادران و محمدمراد خان در پشت دیواری که بی استحکام و محل خطر بود، سنگر خود کرده بودند. محمدمراد خان به احتیاط اینکه مبدا همگی آنها در آنجا تلف شوند، حکم نظامی داد که از هر دسته، ده نفر در آنجا مانده، باقی بیابند به سنگر. پس از این حکم، همگی آن سرباز و قدری هم از سربازان سنگر داخل آنها شده، متفرق شدند که به همه جهت به قدر ۲۵۰ نفری از فوج بیات باقی مانده بود. این خانه زاد جان‌نثار نیز حسب الامر احتشام‌الدوله، مابین سنگر آقاخان خان و محمدمراد خان سرتیپ که قرب جان‌نثاری در آن مکان بیش از همه جا بود، با پنج نفر توپچی در سر یک خمپاره ایستاده، مشغول نظم آنجا شد [۴۷پ] و منتظر وقت رسیدن خمپاره‌اندازی بود. از اینکه دو سه نفر از توپچیان جنگ دیده بودند و آنجا را محل خطر دانستند و کمترین هم مشغول ملاحظه غرابها و دعوای آنها با سنگر بهادران بودم، در رفتند. همین که وقت خمپاره‌اندازی نزدیک شد، دیدم یک نفر از توپچیان که نزد جان‌نثار ایستاده بود، ایستاد. لاجراً با همان یک نفر تا هفت تیر خمپاره انداخت که از آن طرف شلیک پر زور شد، حواس توپچی پریشان شده، نارنجک را بر عکس میان خمپاره‌ها گذاشت و به کمک لازم شد. این جان‌نثار خود برای آوردن کمک نزد محمد مراد خان رفته، چند نفر سرباز مأمور کرد. همین که از سنگر خارج شدند، فرار کردند. چون اسب هم حاضر نبود، با آن یک نفر توپچی رفتیم به سنگر محمد مراد خان. توپچی‌ها از سنگر محمد مراد خان متصل توپ میزدند. [۴۸ر] غراب‌های انگلیس آنجا فغاناً دو دو و سه سه عوض می‌شدند و تازه کهنه می‌شدند، مگر یک غراب اژدر که در مقابل سنگر آقا جان خان در حین دعوا به گل فرو نشسته بود. از سنگر محمد حسن خان نیز با یک توپ تیر انداخته می‌شد. از سنگرهائی که در جزیره‌الخضر ساخته شده بود و قلیلی از بلوچ آنجا بود موسوم سلطان توپچی هم از آنجا متصل به غراب‌ها تیر می‌انداخت.

علی‌نقی‌خان و محمد مراد خان سرتیپ بعد از متفرق شدن سرباز بیات و سرباز مهندس، خدمت احتشام‌الدوله آدم فرستاده، کمک خواستند. چهارصد نفر سرباز فراهانی، علاوه بر سربازان متوقف سنگر محمد حسن خان و سنگر محمد تقی خان که در اردو بودند، نواب والا آنها را به کمک فرستادند که قدری به سنگر محمدمراد خان و قدری به سنگر بهادران رفتند. [۴۸پ] در همین اوقات بود که دو غراب به قدر یک فرسخ از محاذی سنگر بهادران بالاتر رفته، پیاده شدند که به خشکی بیابند که آنجا ملقب به کُوت است. حوالی ظهر بود که میرزا ابوطالب وزیر به سنگر می‌آمد در همین وقت قورخانه سنگر بهادران آتش گرفت و به فاصله چند دقیقه، قورخانه خمپاره نیز آتش گرفت. سرتیپ‌ها از میرزا ابوطالب برای توپخانه کمک خواستند و اصرار کردند که این توپچی‌ها و توپ‌ها از دست رفته و از کار افتاده‌اند؛ البته نواب والا

توپچی و توپ باید برای ما بفرستد.

در ساعت مراجعت میرزا ابوطالب، این خانه‌زاد نیز از پارچه نارنجک زخم برداشت. محمد مرادخان رسیده، جان‌نثار را به سه نفر سرباز داده، در اردو به چادری که آقا جانی خان را جراح معالجه می‌کرد، بردند. [۴۹ر] در آن اثنا خبر بیرون آمدن به خشکی دو غراب که سمت کوت رفته بودند، به نواب احتشام‌الدوله می‌رسد و دیگر برای حرکت دادن اردو و تغییر جای قورخانه که آنجا به محل خطر بود و دیدند گلوله توپ و نارنجک از اردو هم می‌گذرد، از سنگر محمدحسن خان بیرون تشریف آورده بودند. از آن طرف، به احتیاط اینکه مباد از آن دو غراب که به خشکی در آمدند، سواره و پیاده از آنها بیاید سر راه به سرباز گرفته و سرباز در سنگر به محاصره بیفتد، محض ملاحظه از این حال همان ساعت به خالی نمودن سنگرها و آمدن سرباز حکم دادند. سرکرده‌ها اهمال کردند؛ دوباره حکم فرمودند. محمد حسن خان صراحتاً جواب کرده بود که کار را به اینجا رسانید و ما را بد نام کردید و هنوز ما در دعوا هستیم و این اول جنگ است؛ نمی‌آییم، مگر اینکه کشته شویم.

نواب والا باز حکم فرمودند که خودش بماند، اما باید [۴۹پ] حکماً توپ‌ها را بدهد. پس از آن محمد حسن خان سه توپ که در سنگرهای خود داشت، بر داشته، آمد. سایرین هم سنگرها را خالی نموده، به اردو خدمت نواب والا آمدند.

پس از رسیدن سرکرده‌ها، نواب والا در حرکت اردو و دور و نزدیک رفتن اردو با آنها در مقام مصلحت بر آمدند. چون نواب احتشام‌الدوله به هر چه خود صلاح می‌دانستند، احکام می‌فرمودند و اعتنا به مصلحت و مشورت کسی نمی‌فرمودند و سرکرده‌ها از این معنی بسیار دل خوری داشتند، بنای گله و شکایت فی‌الجمله از خلاف کاریها که اتفاق افتاده بود، نمودند و بیش از همه، محمد حسن خان با جسارت، معایب کارها را می‌گفت، در اکثر اوقات.

بالاخره قرار شد که به قدر نیم فرسخ یا بیشتر که اردو [۵۰ر] پس بنشیند و هر چه توانند از قورخانه و آذوقه همراه بردارند. از اینکه اسب توپخانه و مال صاحب‌منصبان و سرباز حسب‌الامر نواب والا به هفت منزلی محمره رفته بودند که آنهاجا تعلیف دواب مناسب‌تر بود و مردم بی‌پا بودند، نتوانستند چیزی ببرند، مگر بعضی از سرکردگان و غیرها که حکمی و ابواب جمعی داشتند، دست و پای کردند.

با اینکه میرزا ابوطالب وزیر احتشام‌الدوله با جمعی از کسان خودشان و سایرین جایی را مأمن خود کرده و به قدر امکان احتیاط کار خود را از دواب و سایر متعلقات داشت، باز هم پوش چادر نواب والا و تجیر سراپرده نواب امیرزاده به جا ماند. در این وقت رستم‌بیگ یاور توپخانه بسیار داد و بیداد کرد و به همه سرکرده‌ها هم اظهار کرد که برای آوردن توپ‌ها کمکی و مالی به من بدهید. سرکرده‌ها هم گفتند «ماها که مالی نداریم؛ اگر شاهزاده دارد، بدهد. سرباز می‌خواهی، بردار ببر». سرباز هم اعتنایی نکردند.

همین که قشون و اهل اردو قدری از اردو جدا شدند، نواب والا حکم به آتش زدن قورخانه فرمودند. [۵۰پ] قشون آمده، در نخلستانی که در یک فرسخی محمره واقع بود، جمع شدند - تا نواب والا تشریف آوردند. سرکرده‌ها خواستند در آنجا توقف کنند و شب را در آنجا بمانند که قشون آرامی بگیرند، بعد از آن

به هر طور مصلحت باشد، معمول دارند. نواب والا راضی نشدند و ماندن آنجا را مصلحت ندانسته، فرمودند تا روز است، من میروم و شما هم بیایید به سبب بعد مسافت و تشریف‌بردن نواب والا، اکثری هم در آنجا قدر قلیل آذوقه و تدارکی که داشتند، ریخته به راه افتادند که در سه ساعتی شب سرتیپان و قدری از سرباز به جای نزول نواب والا رسیدند. محمدحسن خان سرتیپ شنید که نواب والا از آنجا هم اراده حرکت دارند، رفت به حضور و عرض کرد که هنوز بقیه سرباز نرسیده و هم خسته‌اند و [۵۱] اسبان توپخانه هم که از بی جویی و لاغری قوت توپ کشیدن ندارند. با این حال تشریف بردن سرکار به هیچ طور مناسب نیست. سرکار والا راضی به ماندن آن شب در آنجا نشدند.

محمدحسن خان عرض کرد که چون لابد تشریف می‌برید، توپ‌هایی که هست، به سرکرده‌ها تقسیم کند که هر یک توپ‌های خودشان را بیارند. سه عراده توپ را محمدحسن خان خود متقبل آوردن شد و دو عراده به فوج بیات و دو عراده به فوج کزاز حکم شد بسپارند. نواب والا همان ساعت با امیرزاده و میرزاابوطالب و چند سواره بختیاری که در محمره بودند، سوار شده، تشریف بردند به سمت نخلستان سبعه. پس از حرکت نواب والا هر چه از سرباز رسیده بود [۵۱پ]، به همان حالت تفرقه و پراکندگی رو به راه نهادند که روز جمعه نزدیک ظهر به نخلستان سبعه و قد راست که نواب والا منزل فرموده بود، رسیدند، اما اکثری از سرباز و اهل قشون به جهت نابلدی و پراکندگی، یک روز و دو روز بعد رسیدند و از محمره تا اینجا، تقریباً چهارده فرسخ می‌شود. چون اسب‌های توپخانه بسیار لاغر و مفلوک شده بودند، در بین راهها ماندند و از اینکه سرباز هم متفرق و بی نظم می‌آمدند، از آنها هم کمکی به رستم بیگ یاور توپخانه نشد تا محمدحسن خان فراهانی رسیده، در همانجا با صاحب منصبانی که همراه او بودند پیاده شده، اسب‌های خودشان را به توپ بسته، بعد از یک شبانه روز با رستم بیگ یاور به مشقت تمام توپ‌ها را به سبعه رسانیدند. [۵۲ر] در همان روز ورود، یک عراده توپ را که قنداق آن معیوب بود، به حکم نواب در بلم گذاشتند که به اهواز برسانند. در همان روز شنبه اول ماه شعبان در منزل مزبوره، آقاجان خان سرتیپ ارتحال نمود. نواب والا به سرکرده‌ها اخبار فرمودند که فردا کوچ است. محمدحسن خان عرض کرد که دیگر نباید با این پراکندگی رفت؛ قرار بدهید کل قشون با نظام و قاعده حرکت بکنند و به همه سرکرده‌ها اعلام نمودند. و روز یک شنبه دویم ماه شعبان با نظام قشون از نخلستان سبعه به سمت اهواز حرکت کردند. روز دوشنبه به اهواز رسیدند و در آن طرف آب منزل کردند. در توقف اهواز و حرکت از آنجا، نواب والا را تردیدی بود؛ قشون هم سیورساتی نداشت به خیال و تصور اینکه قشون به آن طرف آب خواهد رفت، آذوقه از اهواز نیاوردند.

عصر روز سه شنبه یا شب چهارشنبه، به نواب والا خبر رسیده بود که چند غراب دودی انگلیس می‌آید و آن توپ قنداق [۵۲پ] شکسته را که در بلم گذاشته شده بود می‌آوردند انگلیس گرفت و اهل قشون کسی نمی‌دانست.

صبح روز چهارشنبه پنجم حکم به کوچ کردن شد. در همین اثنا که اهل قشون بنای حرکت و کوچ کردن دارند و بنه و اوضاع نواب والا را هم بسته و در جناح حرکت‌اند، سه غراب انگلیس و دو بلم رسیده،

در روی آب شروع به شلیک کردن نمودند. در آن بین چند نفری از سرباز کزاز متفرق شدند. نواب والا خود سوار شده، به میان قشون آمده، در مقام ممانعت از رفتن برآمدند و در این حالت این خانه زاد را نیز در روی یابویی سوار کرده بودند و ایستاده، تماشای غراب‌ها و اضطراب قشون می‌کردم. از یک طرف هم سرکرده‌ها اصراری داشتند که قورخانه بیارند و توپ‌ها را کشیده جنگ کنند و نواب والا اجازه جنگ نفرمودند. [۵۳ر] در همین گیر و دار، سربازهای لر چند قبضه تفنگ سربازی که آنجا بود، با قدری آرد به طور غارت برداشته بردند. نواب والا در آن حالت که جنگ را مناسب ندانستند و سرباز را هم مضطرب و متحرک دیدند، حکم فرموده که قشون به سمت شوشتر برده، به خیال آنکه مبادا سایر قشون هم متفرق شوند و آن روز را پنج فرسخ از اهواز دور شدند.

در همان منزل شب پنجشنبه نواب والا محمدحسن خان سرتیپ فراهانی را خواسته، با هزار نفر از افواج خود مشارالیه مأمور بند قیل که محل مخلوط شدن آب رود کرد شوشتر و آب رود دزفول می‌باشد، فرمودند که از آب گذشته در آنجا بماند و یک عراده توپ همراه ببرد که دو عراده دیگر توپ با قورخانه و آذوقه هم دو روزه به آنها برساند و از برای گذشتن از آب هم بلم بفرستد که حالت معطلی برای سرباز نباشد. [۵۳پ] محمدحسن خان همان روز پنجشنبه ششم یک هزار نفر از سرباز جمعی خود دل صبح برداشته، با یک عراده توپ رفت به بند قیل تا سه روز آنجا ماند؛ بلم نرسید که از آب بگذرد و توپ و قورخانه هم نفرستادند، سرباز هم بی آذوقه نتوانست زیست بکند؛ لهذا لابداً به دزفول آمده و از آنجا آمده به شوشتر، خدمت نواب والا به اردو ملحق شد.

نواب والا دو منزل که از اهواز گذشتند، از آب گذشته، با فوج بهادران به شوشتر تشریف بردند. سایر افواج و قشون بعد از تشریف بردن نواب والا آمدند به دزفول و از آنجا رفتند به شوشتر، خدمت نواب والا از اوضاع قشون جزیره و جنگ آنها اطلاع درستی به هم نرساندم که عرض شود؛ همین قدر می‌دانم که عبث عبث توپ و قورخانه و اسب توپخانه در آنجا ماند و حال اینکه بعد از همه معایب [۵۴ر] و بعد از همه دعوها، اگر فی‌الجملة همتی می‌کردند، با اینکه اسب توپخانه هم در آنجا حاضر بود، می‌توانستند توپ‌ها را بیارند. توپی که به شوشتر رسید، سه عراده از توپ‌های سنگر محمدحسن خان و دو عراده از سنگر محمدمراد خان و دو عراده از اردو بود که یک عراده از این‌ها را در روی آب، غراب‌های انگلیس وقت آمدن به اهواز گرفته بودند. از توپ‌های سنگر محمدمرادخان یکی را اصلان بیگ یاور فوج فراهان آورده بود. رستم بیگ داور از هر کس امداد خواست که توپ‌های سنگر فوج بهادران و خمپاره‌ها و سایرین را به طوری بیارند، از هیچ کس کمکی نشد و مال توپ کشتی هم که حاضر نبود در همانجا ماند.

از فوج بهادران، قریب دویست سیصد نفر در شوشتر و دزفول متفرق بودند. فوج سیلاخور به همه جهت معادل سیصد نفر بودند. فوج عمرانی قریب پانصد نفر حاضر بودند. [۵۴پ] قریب هفتصد نفر سواره و پیاده عرب با حاجی جابر خان در جزیره‌الخصر بودند که چیزها و علیق آنها هم با خودشان بود. زین‌العابدین خان سرتیپ شاهسون با پنجاه نفر سواره حاضر رکاب بود. حسینقلی خان بختیاری هم قریب شصت نفر سواره در اردو داشت. اسب توپخانه را روزی یک من تبریز علیق می‌دادند.



دو گزارش از جنگ‌های ایران و انگلیس در خرمشهر و بوشهر در سال ۱۲۷۳ / حمیده سلطانی مقدم

جیره توپچی و فوج بهادران آرد داده می‌شد و جیره سایر سرباز گندم.

در این مدت به احدی از سرباز و توپچی به هیچ اسم و رسمی انعام و احسانی از نواب والا نشد، مگر به محمدرضاخان پسر بهرامخان نایب ایشک آغاسی شاگرد مدرسه [۵۵ر] مبارکه دارالفنون که همه وقت در خدمت نواب والا بود و در ایام حکومت نواب والا در همدان سابقه خدمت‌گزاری گویا داشته و حالا هم بهرامخان گاهی به فرستادن بارخانه اظهار خدمتی می‌کند یک رأس اسب التفات شده بود و حکم منصب یآوری هم داده‌اند.

این جان‌نثار را هم چون از خانه‌زادان قدیم دولت جاویدآیت می‌دانستند و بعد از زخم برداشتن در سنگر و برجا ماندن اسباب و اوضاع سفر، کمترین را مشاهده فرمودند و در این مدت بیش از همه پریشانی برای خانه‌زاد اتفاق افتاد و اسب سواری هم تصدق شد؛ وقت مرخصی، یک اسب سواری و سی تومان نقد برای خرده قرض [۵۵پ] و بعضی جزییات به خانه‌زاد التفات فرمودند.

هر چند اوضاع این سفر این طور اتفاق افتاد، لیکن برای سرتیپان و سرکردگان، بلکه همه قشون بسیار آگاهی و تجربه حاصل شد. این معنی معلوم رأی اولیای دولت قاهره باشد که نیم ساعت به طلوع آفتاب روز پنجشنبه مانده تا زوال ظهر، بلکه یک ساعت بیشتر، چنان که عرض شده، متصل با ده دوازده غراب دودی با توپ‌های بسیار بزرگ و خمپاره‌ها شلیک می‌کردند. عیب کار سرتیپان و قشون اینجا این بود که توپ‌ها کوچک بود و گلوله تفنگ هم تا به آن مسافت نمی‌رسید و با این حال، سرباز از راه غیرت و تعصب و جلادتی که داشتند، باز با تفنگ شلیک می‌کردند.

به خاک پای مبارک اولیای دولت روز افزون که هرگاه در خشکی این دعوا اتفاق می‌افتاد یا اینکه توپ‌های بزرگ در آن سنگرها می‌بود با وجود [۵۶ر] بی‌استحکامی سنگرها، هیچ وهنی و اضطرابی حاصل نمی‌شد و البته فتح و نصرت با لشکر پادشاه اسلام پناه بود.

روحي و روح‌العالمين فداه.